

نگاهی به تحصیلات عالی در افغانستان: چه دیدم، چه شنیدم وبامن چه کردند!

کاشکی اسکندری پیدا شود

نادری پیدا نخواهد شد امید

من این سطور را نوشتم تا از یکسودردلی کرده باشم و از طرف دیگر وضعیت اداره و اخلاقیات حاکم درکشور را بازتاب دهم. حدس میزنم که شما از هرج و مرج اداری، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی درکشور آگاهی دارید. شاید این تجربه شخصی من هم گوشه و کناری را برای شما بیشتر روشن کند و اگر فکر سهم گرفتن به بازسازی افغانستان را دارید، خوب حواس خود را جمع کنید!!! البته یک نسخه ی احتمالی موفقیت را درشروع می توانم به شما تجویز کنم: به هرکس بگوئید که درست می فرماید، اگر کسی از قومی بود شما هم بگوئید از هفت پشت همان آید، هزارچهره برای خود آماده سازید، به بالادستان خود چرب زبانی و تملق نمایند و به زیر دستان خود پر طمطراق و با جریزه رفتار کنید، هیچ وقت مسئولیتی را نپذیرید و همیشه بیرون فکر نه کنید (دیگران مشکل دارند نه شما!)، هیچ وقت از کسی معذرت نخواهید که علامت ضعف است، به هیچ کس نه نگوئید و همیشه مردم را به دروغ امید وار کنید، طوری صحبت کنید که مخاطب فکر کند شما خیلی مومن و اولیا مجاز آید ولی درخفا هرچه خواستید انجام دهید، اگر فقط یک دیپلوم دارید و هیچ تجربه کار ندارید کارت ویزیت چاپ کنید و بروی آن بنویسید: پروفیسور، دوکتور انجنیر فلان با سابقه کاری ۲۰ ساله در امریکا و یا اروپا، به هر مجلسی درباره همه چیز اظهار نظر متخصصانه کنید یعنی اینکه شما داکتر طب هستید، فیلسوف هستید، انجنیر هستید و البته که درسیاست و ادبیات هم ید طولائی دارید! اگر من تجربه نزدیک به ۳ سال تدریس در هرات و کابل را در افغانستان خلاصه کنم شاید این باشد: **القاب پرستی، ظاهر سازی، هزارچهره گی، مسئولیت گریزی و خودمهوری سیما ی دست اندر کاران کشور است.**

در تابستان سال ۲۰۰۵ چند تن از دوستان و من برای دیدن تحولات افغانستان از نزدیک عازم کابل شدیم. ما در آنجا به خانه دوستی که از آلمان می شناختیم بودیم. یکی از روز ها دوست من آقای دوکتور سید عسکر موسوی که مشاور وزارت تحصیلات عالیست به دیدن ما آمد و در حین صحبت به من گفت که در هرات فاکولته کمپیوتر ساینس در چوکات پوهنتون هرات در حال تاسیس است. این فاکولته را وزارت تحصیلات عالی در زمان آقای دوکتور شریف فایز وزیر وقت از انحلال پوهنتونی که به نام پوهنتون تخنیکي معروف بوده و اعراب آنرا تمویل می نمودند تاسیس نموده است. در آن زمان اسم پوهنتون تخنیکي بوده و چند مضمون کمپیوتر هم تدریس میشده ولی اکثر مضامین مربوط به علوم اسلامی بوده و ربطی به تخنیک نداشته است. محصلین این پوهنتون بعضی به فاکولته شرعیات، بعضی به انجنیری و بخش بزرگی از آنها به فاکولته کمپیوتر ساینس انتقال یافته اند. در سال ۲۰۰۵ گروهی از آلمانها از پوهنتون تخنیکي برلین آمده اند و برای یک سمستر تدریس نموده اند و این پروژه را شخصی آلمانی-افغانی بنام نذیر پیروز که در پوهنتون تخنیکي برلین اسپستان است انجام داده است. آلمانها بعد از یک سمستر برگشته اند و دوباره به هرات نیامده اند و حالا مدت تقریباً یک سال است که محصلین این فاکولته بی سرنوشت اند و تظاهرات می کنند و اداره پوهنتون هرات را به مشکلاتی مواجه ساخته اند. آقای دوکتور سید عسکر موسوی که من او را بسیار دوست دارم و به او احترام می کنم از من خواست که به افغانستان برگردم و این فاکولته را دوباره فعال سازم. همچنین آقای دوکتور شریف فایز وزیر سابق تحصیلات عالی که من او را از اوایل سالهای هفتاد عیسوی می شناسم و آن زمان باهم روی فلسفه اگزیستنیالیسم بحث می کردیم و به او احترام زیاد دارم هم مرا تشویق نمود که برگردم.

برای اینکه تصویری از این فاکولته و امکانات تخنیکي آن داشته باشم برای مدت سه روز به هرات که زادگاهم است رفتم و فامیل را خبر نکردم و در هونلی فرود آمدم. در روز اول باشخصی به نام آقای محتسب زاده معاون محصلان آشنا شدم که او سرپرست فاکولته کمپیوتر ساینس هم بود. این شخص در باکوی شوروی تحصیل نموده و رشته اش کیمیا است ولی از کمپیوتر چیزی نمی فهمد. اولین چیزی که آقای محتسب زاده از من پرسید این بود که من از کدام نورزائی ها هستم. وقتی برایش گفتم فوری به من گفت "ما که بچه کاکاییم. مه هم نورزیم. مه به خونه شما در زمان مکتب زیاد می آمدم و ... من بعد از نزدیک به ۳۷ سال تحصیل و کار در امریکا و آلمان به هرات برگشتم و این قوم پرستی، از شخصی که قرار معلوم از پرچمی ها بوده و حتما داد انترناسیونالیسم را میزده، اولین شوکی بودی

تعداد صفحات: ۱ از ۶

افغان جرمن آنلاين شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید maqalat@afghan-german.de

[german.de](http://www.afghan-german.de)

نوت: مسئولیت املائی و انشائی نوشته ها به دوش خود نویسنده میباشد، خواهشمندم مطلب خود را بعد از غور کامل بما ارسال بدارید.

که به من وارد شد !!! او مرا به ساختمانی برد که برای فاکولته کرایه شده بود. بیشتر فاکولته های پوهنتون هرات تا آن زمان به خانه های کرائی قرار داشتند. در این ساختمان به کمک پوهنتون تخنیکي برلین و DAAD حدود ۴۰ پایه کمپیوتر کمک شده بود و با هم به یک شبکه وصل بودند. این ساختمان یک زیر زمینی داشت که حدود ۷۰ محصل را جا میداد. سه اتاق دیگر هم هر یکی حدود ۴۰ محصل گنجایش داشتند. روی بام این ساختمان هم اتاق کوچکی بود که در آن کتابخانه ی با حدود ۵۰۰ جلد کتاب تخنیکي گرد آوری شده بود. آقای محتسب زاده همچنین مرا به فاکولته حقوق برد که در آنجا هم ۵ یا ۷ پایه کمپیوتر را امریکائی ها کمک کرده بودند.

حالا من تصویری اجمالی از این فاکولته را داشتم. همان روز بعد از این که کارم تمام شد فامیلیم را تلفون زدم. آنها فکر کردند که من در کابل ام و بعد ناراحت شدند که من به هوئل رفتم و آنها را از آمدنم به هرات خبر نکردم. البته من رفتارم را توجیه نمودم و گفتم که من میخواستم اول کارم را تمام کنم و بعد با دل جمعی یک روز را با فامیلیم (خواهران، برادرزاده ها، پسر کا کا ها و غیره) بگذرانم و به آنها گفتم که به زودی من برمی گردم و به قدر کافی همدیگر را خواهیم دید!

در آنروز ها من نتوانستم به رئیس پوهنتون آقای دوکتور محمد نعیم اسد صحبت کنم و با او آشنا شوم. او به ایران رفته بود. بعد از این که به کابل برگشتم با دوستانم آقایان موسوی و فایز صحبت نمودم و گفتم که بی میل نیستم که برگردم و قرار شد که به آلمان که برگشتم با آقای پیروز تلفون کنم و بیشتر در باره این پروژه معلومات حاصل نمایم. وقتی آلمان برگشتم به آقای پیروز تلفون نمودم. انتباه اولی ام از او مثبت نبود. اولین چیزی که گفت این بود که او اگر خواسته باشد مرا می تواند همین امروز به افغانستان بفرستد ولی او با وزارت صحبت کرده و حالا آنها مسئول اند که کار خانگی شان را انجام دهند و با ما قرار داد کنند. بانک جهانی این پروژه را کمک میکند و تا بانک جهانی و وزارت با ما قرار داد نکند ما منتظریم و شما هم که نمی توانید به تنهایی همه ی درسهای فاکولته را بدهید، بهتر است صبر کنید که تاباهم برویم !!!

من بوسیله ایمیل با دوکتور اسد رئیس پوهنتون هرات ارتباط برقرار کردم و بعد از چندی پوهنتون هرات با من قراردادی بست که بوسیله بانک جهانی تمویل میشد. البته در این زمان کسانی دیگری هم درخواستی داده بودند ولی بانک جهانی آنها را شایسته درس علم کمپیوتر ندانسته بود و آنها را رد کرده بود. بانک جهانی در بخش کمپیوتر به پوهنتون هرات کمک می کند که بخشی از پروژه ظرفیت سازی آن برای تحصیلات عالیست.

در سپتامبر سال ۲۰۰۶ وارد هرات شدم و بعد از دیدار و آشنائی با آقای دوکتور اسد به فاکولته رفتم. در ظرف دو سال با دو استاد هندی که در هرات خدائی خدمتکار بودند و دو استاد افغانی برای ریاضی و ثقافت اسلامی و من توانیستیم که کار فاکولته را انسجام دهیم و ۴۷ فارغ التحصیل هم به جامعه پیشکش کنیم. البته در این زمان حدود ۵-۶ محصل سال آخر فاکولته ما را هم در بخش توتوریل و هم تدریس یارا بودند. شبکه کمپیوتری فاکولته را هم همین محصلین حفظ و مراقبت می نمودند و در پیشبرد کارهای فاکولته فعالانه سهم داشتند. بعد از یک سمستر بنا به پیشنهاد دوکتور اسد و منظوری وزیر تحصیلات عالی آقای دوکتور محمد اعظم داد فر من به حیث سر پرست فاکولته تعیین شدم. در سمستر اول محصلین یقین نداشتند که من ادامه دهم چون میگفتند ما دیدیم چگونه آقای پیروز و آلمانها ما را تنها گذاشتند و ما بی سرنوشت شدیم. ولی بعد از اینکه من دوباره بعد از رخصتی زمستانی به سر کارم برگشتم آنها دلگرم شدند و با شور و شوق بیشتر درسهای خود را ادامه دادند.

در جریان یک سال و نیم من متوجه جریانی از توطئه، ترفند و خدعه شدم. آقای پیروز از همان اوایل نمی خواست من به هرات برگردم چون فکر میکرد پروژه اش بر هم خورد. او نمی خواست کسی که اهل فن است آنجا باشد و از دختر بچه های آلمانی که او آنها را به حیث "استاد" آنجا می فرستد سرپرستی کند و احیاناً از آنها شکایت کند. او کسی را میخواست که استاد چاپلوسی و بوت پاکی باشد، تا او بتواند احساس خود برتر بینی نماید. آقای محتسب زاده به حیث شخصی که در پس پرده از پیروز معاش میگرفت و برایش کار میکرد و پیروز برایش وعده داده بود که رئیس فاکولته خواهد شد خیلی فعالانه برضد من تبلیغ می نمود. ظاهراً پسر کاکایم بود ولی پشت سر از من چیز هائی میگفت که هر کس بشنود از بشریت منکر میشود!!!

در اوایل نمی فهمیدم که چرا آقای محتسب زاده که معاون محصلان است می خواهد رئیس فاکولته کمپیوتر ساینس شود. او که از علم کمپیوتر چیزی نمی فهمد؟! بعد ها متوجه شدم که او عشق عجیبی به قدرت، یورو و وادکا دارد و به او مایه افتخار است که هر چند سالی به آلمان دعوت شود و با آقای پیروز گلوی تر نماید و بعد به هرات پوز دهد که به آلمان این و آن کرده و این و آن را دیده است. بعضی انسانها چقدر بیچاره اند که آلمان آمدن را افتخار می دانند. برای اینکه روشن شود ما با چه کسی سروکار داریم، یکی از قصه های آقای محتسب زاده را نقل میکنم که چندین

بار به من و دیگران کرده است و جالب اینجاست که همه میدانند که اینها همه افسانه است ولی خودش با چنان شوق و شغفی قصه میکند که معلوم میشود تخیلات خود را واقعی می پندارد!

در سال ۲۰۰۴ و یا ۲۰۰۵ آقای محتسب زاده با گروهی از استادان برای ۴ یا ۵ هفته به امریکا می رود تا پوهنتون های آنجا را مشاهده کنند و تصویری از تحصیلات عالی آنجا داشته باشند و بتوانند در پوهنتون های خود نو آوری کنند. آقای محتسب زاده انگلیسی بلد نیست و دو جمله هم نمی تواند بگوید. او می گفت: " ما که به نیویارک رفتیم، صاحب ماره بردن به پوهنتون کولمبیا. ما به یک لابرتوار کیما رفتیم و دیدم که به دیوار ها لوحه های بود که روی اونا تیزاب و القلی نوشته شده بود. مه از شاگردا پرسیدم که شما کیما می خوانید؟ گفتن ها! مه گفتم که مه استاد کیمیایم. اونا از مه خواهش کردن که یک لکچر بدم. مه هم رفتم یک ساعت درباره تیزاب ها و القلی ها لکچر دادم. (البته من از او نپرسیدم که به چه زبانی لکچر داده؟ به روسی؟). بعد از این لکچر که بچه ها را خوشی نا آمده بود به همو روز بعد از ظهر مر خواستند و رئیس پوهنتون آنها برایم یک شهادتنامه داد!!! عکسایی را داروم." روانشناسی این آقا کتابی را لازم دارد که در چوکات این نوشته نمی گنجد!!!

در خزان سال ۲۰۰۷ بالاخره پوهنتون هرات و بانک جهانی با پوهنتون تخنیک برلین قراردادی ۳۰ ماهه بستند. طبق این قرارداد ۲۵ نفر از استادانی که درجه لیسانس دارند به آلمان ماستری می گیرند که شش استاد از هرات و بقیه از ولایات دیگر افغانستان مانند کابل، کندهار، ننگر هار و بلخ اند. یک مرکز تکنولوژی معلوماتی که شامل ۸۰-۹۰ کمپیوتر میشود که به انترنت وصل خواهند شد هم در چوکات پوهنتون هرات اساس گذاری خواهد شد. برای این پروژه پوهنتون تخنیک برلین دو ونیم میلیون دالر دریافت خواهد کرد. ما همه خوشحال شدیم و من در آن نشست امضای قرارداد از استادان تشکر نمودم بخصوص از استادان هندی ما که مارا یاری رسانده بودند و بدون آنها ما نمی توانستیم نصاب درسی بخش انفورماتیک را پوره کنیم. ولی هنوز نمی دانستم که آقای پیروز و محتسب زاده چه پلانهای برای من و آقای دوکتور اسد رئیس پوهنتون هرات دارند. رخصتی های زمستانی ۲۰۰۷ را برگزیدم آلمان. روزی در ایملی از دوکتور اسد خواندم که آقای پیروز به هرات آمده و گفته که فلان و فلان را می خواهد مسئول شبکه باشند و فلان هم ریاضی درس بدهد. چون من مسئول فاکولته بودم ایملی به پیروز فرستادم که بد نخواهد بود که ما با هم مشوره کنیم و این مسایل را باهم انسجام دهیم. به خصوص او میخواست یکی از معلمینی را که برای ما ریاضی درس میداد و هیچ محصلی از او راضی نبود همچنان در فاکولته وظیفه دهد به دلیل اینکه او دوستش میباشد و به او در گذشته کمک کرده است! ایملی که او برایم نوشت آنقدر خودخواهانه، پرطمطراق و زورگویانه بود که من به سلامت روانیش شک پیدا کردم! او نوشته بود که: **من مسول این پروژه ام و تنها من تعیین میکنیم!** بعد از رد و بدل ۶ یا ۷ ایمل برایم نوشت که او با من دیگر صحبت نمی کند که من از مرزم گذشتم! من هم گفتم که او مامور دولت آلمان است و من مسئول فاکولته. او پول میگرد که خدماتی عرضه کند و من مسولم که این خدمات را ارزیابی کنم. طبق قرارداد او اجازه ندارد در امور اداری پوهنتون هرات دخالت کند. ما باهم همکاری داریم و شما از پول گدائی این ملت تمویل میشوید و ما رابطه ارباب و رعیتی را قبول نداریم. او چون به مقابل حرف هایم منطقی نداشت، بسیار عصبانی بود! این رفتار تیییک آنها نیست که به اختلال خودشیفتگی دچار اند!

من ۴ هفته بعد از این در مارچ ۲۰۰۸ به هرات برگزیدم و دیدم که چه برنامه ی آقایان برای من و دوکتور اسد ریخته اند.

آقای پیروز با محتسب زاده و دونفر دیگر در یک نشست مخفی پلان کردند که با نوزری و اسد نمیشود کار کرد و اینها باید بروند. محتسب زاده کوشش های زیادی کرده بود و حالا هم میکند که رئیس پوهنتون هرات شود. آنها با آقای عثمان بابری معین تدریسی وزارت تحصیلات عالی نشست می کنند و تا دل بخواهد بر ضد من و اسد دروغ پردازی میکنند. مثلا میگویند ما دوستان قدیمی هستیم و اسد برای رفیقش که چیزی نمی فهمد کار داده. (من آقای اسد را برای اولین بار در هرات دیدم و از آلمان اورانمی شناختم). در همین مدت ایمل هائی از آقای پیروز به مسئول بانک جهانی نوشته می شود و او می نویسد که آقای نوزری یک خارجی است، پیر است و نمی تواند در استمرار پروژه موثر باشد و آنها در تیم خود به آقای نوزری نیاز ندارند. آقای پیروز در ایمل های که به بانک جهانی و آقای عثمان بابری نوشته حتی گستاخ وار به آنها وانمود کرده که رئیس پوهنتون هرات باید این طور و آن طور کار کند و وظیفه اش این و آن است. آقای عثمان بابری به حیث مسئول عملی و هرکاره وزارت حتی جرأت این را هم نکرده که به این آقای گستاخ بگوید که او چکاره است که به وزارت امر می کند و تعیین تکلیف می نماید؟ حالا می بینیم که کشور ما مستعمره تمام عیار شده است و مسئولین وزارت نمی توانند به گستاخی و بی ادبی خارجی ها جوابی بدهند و از مسئولین خود دفاع کنند!

در اینجا باید از مسئول بانک جهانی آقای عبدالحی صوفی زاده دفاع کنم که به جواب نوشت که آقای نوری خدمات ارزنده ی به پوهنتون هرات نموده و ما با او قرار داد جداگانه داریم و تا وقتی پوهنتون هرات به او نیاز داشته باشد ما با او همکاری میکنیم. ولی کاشکی مسئولین وزارت آن جرأت رامی داشتند و از حیثیت خود دفاع می کردند که نکردند!

به شروع سمتسر بهاری به اساس این قرارداد ۵ "استاد" آلمانی به هرات آمدند. به روز اول ملاقات ما در دفتر رئیس پوهنتون هرات آنها به دوکتوراسد گفتند که آنها با آقای نوری همکاری نمی کنند. آقای اسد به آنها گفت که آقای نوری به حسب منظوری وزیر تحصیلات مسئول فاکولته است. رئیس شان که یک زن ۲۵-۳۰ ساله است گفت که ما ولی معلومات متفاوتی داریم. معلومات متفاوت آنها این بود که معین وزارت آقای بابری به آنها صلاحیت داده که بروند و امور را طبق دلخواه خود بدست گیرند. هرچه دوکتور اسد از آنها خواهش کرد که کار خود را انجام دهند و با آقای نوری همکاری کنند، آنها همچنان تاکید داشتند که با نوری کار کرده نمی توانند. بالاخره آقای دوکتوراسد پرسید که آیا آنها آقای نوری را می شناسند؟ جواب شان منفی بود! پس چگونه نمی توانند همکاری کنند؟ البته آقای پیروز به آنها هدایت داده بود و معین هم آنها را دل جمع کرده بود که پوهنتون هرات بی صاحب است و آنها می توانند چنان که خواهند اسپ تازی کنند!

بعد از یک ساعت جر و بحث آنها با من به فاکولته آمدند و در دفتر همچنان چپ نشستند. من به آنها خوش آمدید گفتم و خواستم که خود را معرفی کنند. اول حاضر نبودند با من حرف بزنند. بعد هر یک فقط با یک جمله اسم خود را گفتند و بس! وقتی من از تجربه کاری آنها پرسیدم، معلوم شد که فقط سه نفر از آنها هر یک دوسال تجربه کاری دارد و خانمی که ریس شان بود نوبارغ شده است و هیچ تجربه ی کار ندارد و محصلین هرات برایش لابراتوار خوبی اند. من به آنها گفتم که من با آنها هیچ مشکلی ندارم ولی من میدانم آقای پیروز با من مشکل دارد ولی او مسئول فاکولته نیست و من تا اینجا باشم به او اجازه نمی دهم به امور اداری ما مداخله کند. آنها رفتند و یک هفته به هرات ماندند ولی به فاکولته نیامدند. یک روز خبر یافتیم که آنها به کابل رفته اند بدون اینکه رئیس پوهنتون هرات را در جریان بگذارند! آنها نزدیک به ده روز در کابل با مسئولین وزارت این بار با شخص وزیر هم نشست کردند و تهدید کردند که از این پروژه دست خواهند کشید اگر نوری مسئول فاکولته بماند. در این جلسه آقای دوکتور اسد رئیس پوهنتون هرات هم حاضر بود. در اینجا آقای بابری تا توانسته بر ضد من صحبت نموده بدون اینکه با من آشنائی درستی داشته باشد! معلوم بود که آقای پیروز سرش کار کرده بوده و موفق هم شده است. در این جلسه صحبت های آقای بابری وزیر را هم زیر تاثیر گذاشته و وزیر به رئیس پوهنتون هرات گفته بین نوری و پروژه یکی را انتخاب کن. اگر آلمانها پروژه را خاتمه دهند پولش بر میگردد به کابل و پوهنتون هرات از آن مستفید نخواهد شد. دوکتور اسد می گوید که وزیر صاحب شما دست راستم را قطع میکنید! او میگوید یا دست راست شما یا پروژه آلمانها!! در اینجا رئیس پوهنتون هرات هم تسلیم می شود و آنها نامه می نویسند که از این به بعد رئیس پوهنتون هرات سر پرست فاکولته کمپیوتر ساینس خواهد بود تا اینکه رئیسی در چوکات قوانین وزارت برای فاکولته تعیین شود. در این نامه از اینکه نوری چه موقعیتی دارد چیزی گفته نمی شود! البته در کشوری که رئیس جمهورش در کوه های ارزگان از راه تلفون خبر میشود که رئیس جمهور شده است (رئیس جمهورش کرده اند!) چنین رفتاری از وزیرش هم متعارف به نظر میرسد! در اینجا بد نیست بدانید که آقای بابری هم زمانی به گفته محتسب زاده شاگرد اش بوده و هر دو از روسیه شوری دیپلوم گرفته اند. آقای محتسب زاده روی بابری کار کرده و او را بر ضد من و دوکتوراسد شورانیده بود. او هر کاری به هرات میشود فوری به بابری تلفون میزند و با چاپلوسی و چربزبانی ویژه خودش اطلاع رسانی میکند. حزبی های سابق یک شبکه ی ویژه خود را در وزارت تحصیلات دارند.

در این جلسه وزیر تحصیلات عالی که خودش منظوری من را نوشته است به رئیس پوهنتون هرات می گوید آقای نوری را می خواهم به کابل که رئیس بخش تکنولوژی معلوماتی شود. این یک ریاست است و معاشش را هم دو چند می کنم دیگه چه می خواهد؟ البته وزیر نوری را نمی شناخت و هنوز هم نمی شناسد. فکر میکرد که من خواب ریاست را در سر می پرورانم و همینکه به من بگویند معاشت بالا می رود و رئیس می شوی زمین را بوسه خواهم زد و نه کرسی فلک برایش خواهم خواند! عجب زمانه ای! این آقا زمانی ادعای مارکسیست بودن میکرد.

روزی که دوکتوراسد از کابل برگشت خیلی خسته و افسرده به نظر می آمد. ما با هم در یک خانه زندگی می کردیم. بعد از احوال پرسى نامه ی بدستم داد و گفت این را بخوانید. این همان نامه ی بود که در آن از طرف وزیر تحصیلات آمده بود که از این به بعد سرپرستی فاکولته کمپیوترساینس مربوط ر رئیس پوهنتون هرات میشود و همزمان بانک جهانی به آقای پیروز هشدار داده بود که دیگر به امور پوهنتون هرات مداخله نکند و بانک جهانی به دقت از این پروژه و طرز عملی شدنش نظارت خواهد کرد.

تعداد صفحات: ۴ از ۶

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید maqalat@afghan-german.de

german.de

نوت: مسئولیت املائی و انشائی نوشته ها به دوش خود نویسنده میباشد، خواهشمندم مطلب خود را بعد از غور کامل بما ارسال بدارید.

دکتر اسد از من خواست که دیگر به فاکولته نروم. گفتم خوب من امروز میروم و سایلیم را میگیرم و با محصلین خدا حافظی میکنم. ما با هم به پوهنتون هرات رفتیم و من محصلین را جمع کردم و در اینجا نماینده آلمانها خواست جلوگیری کند و گفت من درس میدهم. برایش گفتم که متوجه خود باشد. این کشور من است و این شهر من و تا حالا من اینجا مسئولم و او میتواند شرکت کند ولی حالا من حرف میزنم. محصلین را در جریان گذاشتم که چرا اینها رفتند و بعد از تقریباً ده روز برگشتند. به مجردیکه محصلین فهمیدند که من باید بروم همه برخاستند و گفتند نه! وسر و صدا بلند شد! برخاستند که بیرون روند به پیش رئیس پوهنتون هرات. من آنها را آرام ساختم و گفتم بگذارید حرفهایم را تمام کنم. آنها خاموش شدند. من حرف هایم را زدم و از آنها خداحافظی کردم و بزودی بیرون شدم. آنها را آلمانها ترسانده بودند و دوکتور اسد را تلفون کردند و گفتند رئیس خودش می آید و باشما حرف می زند. دوکتور اسد آمده بود و آنها را آرام کرده بود. بعد از آن محصلین متواتر در خانه می آمدند و از من می خواستند اجازه بدهم آلمانها را فاکولته بیرون کنند که من هر بار مخالفت نمودم و گفتم این کار آینده ندارد. آنها به من میگفتند که مدیون من اند و من آنها را دوباره امید وار ساختم و آنها به پروژه پیروز اطمینان ندارند چون آلمانها آنها را یک بار بی سر نوشت گذاشته اند و حالا هم که روزی یکی دو بم در هرات منفجر شود آنها فرار خواهند کرد. بدین صورت اوضاع فاکولته مدتی متشنج بود. در این زمان من از محصلینی شنیدم که آقای محتسب زاده به محصلین می گوید بروید مظاهره کنید که بی سر نوشت شده اید!!! این برایم خیلی تعجب آور بود که این دیگر چه ترفند خواهد بود!

چند هفته بعد فهمیدم که چرا محتسب زاده محصلین را تشویق به مظاهره میکرده که نکردند! یک روز رئیس پوهنتون هرات نامه ای را برایم نشان داد و گفت ببینید این مردم چندی پست و سخیف اند. این نامه از طرف ولایت هرات به پوهنتون هرات آمده بود و در آن ذکر شده بود که امنیت ملی نامه ای به ولایت نوشته و در آن آمده که طبق راپوری که امنیت ملی دریافت داشته، رئیس پوهنتون هرات دوست خود را که آقای نوززائی است و از گلران هرات می باشد و ۱۵ سال است به آلمان زندگی میکند و شهادتنامه ندارد به هرات آورده و او حالا بر ضد استادان آلمانی محصلین را به شورش و مظاهره دعوت میکند. من از امریکا در رشته روانشناسی فارغ شده ام و از آلمان در رشته انفورماتیک دیپلوم گرفته ام و مدت ۱۸ سال در شرکت های نرم افزاری آلمانی و امریکائی به حیث برنامه ریز، سیستم انالیست، اداره پروژه های نرم افزاری و در آخرین شرکت به حیث رئیس بخش برنامه ریزی کار کرده ام و بین ۷ تا ۹ انجنیر آلمانی زیر دستم بوده اند. مرا متهم کردند که شهادتنامه ندارم!!! ولایت هرات یعنی آقای حاجی میر معاون ولایت، که هم رئیس را میشناسد و هم من و فامیلیم را، این نامه را به پوهنتون هرات رجعت داده و خواسته بود موضعگیری شود. جواب این نامه را رئیس پوهنتون هرات با فوتوکاپی از شهادتنامه هایم از امریکا و آلمان به ولایت فرستاد و از آنها خواست که عوامل این افتراه را تعقیب کنند و به آنها رفتار قانونی شود. اگر آقای حاجی میر طبق معمول این نامه را به سارنوالی میداد برای ما جنجالی درست میشد! بعد ها ما تحقیق کردیم و معلوم شد که این هم یکی از خدمات دیگری بوده که محتسب زاده به آقای پیروز کرده است و یکی از مسئولین امنیت ملی که از حزبی های سابق و آشنای محتسب زاده است این رابه حرکت آورده است. اتفاقاً چند ماهی بعد من آقای حاجی میر معاون ولایت را در بازار دیدم و از او راجع به آن نامه پرسیدم. جوابش خیلی زیبا بود. او به من گفت: "آقای نورزی هر وقت کسی به شما گفت دوست شما است، شما به او بگوئید که من دوست تو ام تا معلوم شود که تود وست من هستی یانه!" او گفت که فوری فهمیده که جریان چه است و نخواسته یک مسلمان بی گناه بد نام شود و این نامه را به خود ریاست پوهنتون هرات فرستاده است و نه به سارنوالی!

”استادان آلمانی“

درفاکولته ی کمیوترساینس هرات زبان تدریس اکثرانگلیسی بود و حالا هم هست. چونکه استادان هندی ما فارسی بلد نبودند و من هم درسم را به زبان انگلیسی میدادم. البته ما توتور هاداشتیم که هفته ی چند بار با محصلین جلسه داشتند و مشکلات شان رابه زبان فارسی حل میکردند. استادان آلمانی هم به زبان انگلیسی تدریس میکنند. بعد از اینکه مدتی آلمانها درفاکولته تدریس نمودند، رفته رفته شکایات محصلین بلند شد. تعدادی به زبان انگلیسی درست واردنیستند و محصلین مشکل دارند به فهمند. اگر از آنها سؤال میشود فقط دوباره همان متن را از روی پرینتیش خود میخوانند و شرحی نمی هند و شاگردان را رجوع میدند به ویکی پدیا! این شکایاتیست که شاگردان به من میکردند. این "استادان" ماهانه ۵۳۷۰ یورو معاش و سفرخرج میگیرند و آقای پیروز به شاگردان به هرات گفته بود که این جوانها خدمت میکنند و مفت کار میکنند فقط کرایه خانه و مصارف زندگی شان پرداخته می شود! دربخش اداره هم با محصلان رفتار زورگویانه صورت می گیرد و از ترس استفاده می کنند. حدس میزنم که معلم شان آقای پیروز به آنها توصیه نموده که به افغانها به زبان زور صحبت کنند و گر نه آنها را جدی نمیگیرند. قابل یادآوریست که استادانی که

تعداد صفحات: ۵ از ۶

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید [maqalat@afghan-](mailto:maqalat@afghan-german.de)

german.de

نوت: مسئولیت املائی و انشائی نوشته ها به دوش خود نویسنده میباشد، خواهشمندیم مطلب خود را بعد از غور کامل بما ارسال بدارید.

در سال ۲۰۰۵ به هرات آمده بودند شاگردان پوهنتون تخنیکي برلین بودند و هنوز فارغ نشده بودند. طبق انتباه اولیه من و قرار گفته محصلین این استادان هم تجربه تدریس ندارند. ترفند دیگر تفرقه انداز و حکومت کن می باشد. آنها به بعضی وعده آلمان رفتن میدهند و آنها را تطمیع میکنند. چنانچه یکی از فارغ التحصیلان سال گذشته که اول نمره صنف خود میباشد نتوانسته در فاکولته تدریس کند به عوض کسی که چانس خورده است، ولی به پیروز جاسوسی می نمود هم برای یک سمستر آلمان رفت و هم حالا در آنجا تدریس میکند. این هم از شایسته سالاری نوع آلمانی – پیروزی آن. به اساس این خویش خوری، تعدادی از محصلین خوب ما نتوانستند چانس بگیرند و یا در فاکولته کار کنند، فقط بخاطر اینکه جاسوس و متملق نبودند و از خود عزت نفس داشتند که این گناه بزرگی برای خودشیفتگان و خودکامگانی چون آقای پیروز است!

باقی دارد

تعداد صفحات: ۶ از ۶

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید - [maqalat@afghan-](mailto:maqalat@afghan-german.de)

german.de

نوت: مسئولیت املائی و انشائی نوشته ها به دوش خود نویسنده میباشد، خواهشمندیم مطلب خود را بعد از غور کامل بما ارسال بدارید.